

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ دی ماه ۱۳۹۳

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیه اول - (بساطت و ترکیب مفهوم مشتق) اجزاء مشتق بنا بر قول به ترکیب مصادف با: ۱۹ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۵۰

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ادله‌ی بساطت معنای مشتق و ترکیب معنای مشتق فی الجمله بیان شد. البته آنچه را که در این بحث ذکر کردیم، اهم ادله‌ای بود که در این مقام بیان شده و إلا هم برای بساطت و هم برای ترکیب معنای مشتق، ادله‌ی دیگری هم اقامه شده و در این میان هم اشکالاتی نسبت به ادله به همراه پاسخ‌های آنها در کتب ذکر شده که ما به بیان همین اندازه کفایت می‌کنیم. نتیجه بحث این شد که حق آن است که معنای مشتق، معنای مرکب است یعنی ما قائل به ترکیب معنای مشتق شدیم. ترکیب معنای مشتق هم به این معناست که مشتق قابل انحلال به دو معناست و معنای آن به دو معنا منحل می‌شود. حال سخن در این است که آن دو معنایی که مشتق از آن مرکب شده، چیست؟ چون اصل ترکیب ثابت شد و الان باید اجزاء آن مشخص شود.

اجزاء مشتق بنا بر قول به ترکیب

در رابطه با اجزاء مشتق چند احتمال وجود دارد.

احتمال اول

احتمال معروف و مشهور این است که مشتق مرکب از ذات و مبداء است یعنی وقتی می‌گوییم: کاتب، در واقع به ذات و مبداء کتابت منحل می‌شود یعنی انسانی که مبداء کتابت را داراست یعنی الکاتب هو ذات له الکتابه. این احتمال را قبلاً ذکر کردیم و در بعضی از ادله قول به بساطت مشتق گفته شد که اگر مشتق، مرکب از ذات و مبداء باشد، تالی فاسد دارد. البته به آنها پاسخ دادیم ولی بالاخره این یک احتمال این است که مشتق را مرکب از ذات و مبداء بدانیم. از جمله اشکالاتی که متوجه این احتمال شده اشکال بزرگانی مانند محقق شریف و صاحب فصول بود. محقق شریف می‌فرمود: اگر مشتق را مرکب بدانیم، منظور از شیء در معنای مشتق به عنوان جزء مرکب یا مفهوم است یا مصداق. اگر منظور مفهوم باشد، دخول عرض عام در فصل لازم می‌آید و اگر مصداق منظور باشد، انقلاب لازم می‌آید. بنا بر این نمی‌شود که مشتق مرکب از ذات و مبداء باشد. این اشکال رد شد. اشکالی را نیز صاحب فصول بیان کردند. ایشان اشکال انقلاب را به جهت دیگری بیان کردند که آن نیز رد شد. به هر حال این احتمال از جهاتی مبتلا به اشکالاتی است که ما به نوعی این اشکالات را متعرض شدیم و پاسخ دادیم.

احتمال دوم

این احتمال را محقق اصفهانی در این مقام ذکر کرده است. ایشان قائل به ترکیب مشتق بوده و معتقد است که نمی توانیم مشتق را به معنای مبداء بدانیم بلکه در مفهوم مشتق چیزی اخذ شده که بواسطه آن، مشتق قابل حمل است و اگر آن چیز نباشد، مشتق اصلاً قابل حمل نیست. در جلسه قبل گفتیم که اساساً اگر مشتق مرکب نباشد، اصلاً نمی شود بر موضوعی حمل شود. ما برای تصحیح حمل نیاز به ترکیب معنای مشتق داریم. لکن به نظر ایشان آن جزئی که در کنار مبداء به عنوان جزء مرکب اخذ شده، نفس ذات نیست، تا آن اشکالات مانند تکرار شدن یا لغویت یا... بوجود بیاید بلکه آن چیزی که در کنار مبداء اخذ شده، یک امر مبهم است که صرفاً برای قوام این عنوان ذکر شده است. مشهور می گویند: الکاتب هو ذات له الكتابة، در اینجا ذات در معنای مشتق بر طبق معنای مشهور اخذ شده اما محقق اصفهانی معتقد است که چیز دیگری به جای این ذات اخذ شده است. ایشان می گویند: یک عنوان مبهمی که مقوم عنوانیت عنوان است یا یک صورت مبهمه ای که مثلاً متلبس به قیام است در مشتق اخذ شده. پس کاتب مثلاً ذات له الكتابة نیست بلکه الصورة المبهمة له الكتابة می باشد. این صورت نه به معنای خود ذات است و نه شیء، بلکه صورت مبهمی است که متلبس به کتابت است^۱.

در اینجا تمام تلاش محقق اصفهانی این است که بگوید در اینجا ذات آورده نشده تا اشکالات گذشته مطرح شود. مثلاً عنوان شیء آورده نشده تا اشکال کنید که اگر مفهوم شیء در اینجا اخذ شود، یلزم منها دخول العرض فی الفصل. بلکه صورت و یک امر مبهم آورده شده که فقط عنوانیت عنوان را قوام می دهد چون باید چیزی باشد که متلبس به وصف و مبداء شود. ایشان توضیح می دهد که منظور این است که آن چیز از حیث انطباق و عدم انطباقش به مبداء مبهم است. مثلاً وقتی می گوئیم: الوجود موجود، بالاخره نفس موجود منطبق بر وجود شده، یا البیاض ایضاً یعنی سفیدی سفید است. گاهی به جهت اینکه منطبق بر آن است مبهم است و گاهی هم به جهت اینکه انطباق بر او نمی کند مبهم است. وقتی گفته می شود: ایض، یعنی صورت مبهمی است که متلبس به بیاض شده و این صورت مبهمه نه مفهوم ذات است و نه مفهوم شیء و نه از مفاهیمی است که به نوعی تحت مفهوم شیء می گنجند. این نهایت حرفی است که محقق اصفهانی بیان کرده اند.

احتمال سوم

مشتق مرکب از نسبت و مبداء است. یعنی نه مبداء و نه ذات که مشهور می گویند و نه صورت مبهمه و مبداء که محقق اصفهانی می گوید بلکه مشتق در اینجا مرکب از مبداء و نسبت است. یعنی ذات به طور کلی در معنای مشتق اخذ نشده بلکه آنچه که در معنای مشتق اخذ شده، این دو مورد است. مثلاً کاتب یعنی مرکب از مبداء کتابت و نسبتی که با ذات دارد. الکاتب وقتی انحلال پیدا می کند عبارت از الكتابة المنتسبه الی زید است که هم کتابت در این مشتق اخذ شده و هم نسبتی که با ذات دارد اخذ شده و خود ذات اخذ نشده است.

^۱. نهاية الدراية، ج ۱، ص ۲۲۰

بررسی احتمال سوم

اشکال احتمال سوم این است که مشتق در مواردی صادق است در حالی که نسبت در آن نیست. زیرا وقتی گفتیم مشتق مرکب از مبداء و نسبت است، لازمه اش این است که این دو رکن در تمام موارد مشتق باشد. امکان ندارد در مشتقی مبداء باشد ولی نسبت نباشد یا در جایی نسبت باشد ولی مبداء نباشد زیرا این دو، اجزاء مشتق هستند.

اشکال در مواردی مانند البیاض ایض است. آیا در این مثال نسبت وجود دارد؟ مبداء در اینجا هست اما نسبتی وجود ندارد. اصلاً قبل از آنکه دقت کنیم که آیا از اعراض متقوم به غیر است یا متقوم به ذات، به ملاحظه خود بیاض و ایض می گوئیم که در این مورد نسبت وجود ندارد. پس طبق این مثال، مواردی وجود دارد که مشتق هست ولی نسبت نیست در حالی که اگر مشتق را مرکب می دانیم باید در همه جا مرکب باشد و نمی شود در جایی مرکب باشد و در جایی هم نباشد.

سوال: اصلاً نمی شود جایی تلبس باشد ولی ذات نباشد. چطور می شود ذات جزء مرکب نباشد؟

پاسخ به این اشکال این است که طبق این احتمال گفته شده که مشتق مرکب از مبداء و نسبت است، در واقع اینگونه نیست که احتیاج مشتق به ذات را انکار کند زیرا مشتق محتاج به ذات است ولی بحث در این است که در معنای مشتق چه چیزی اخذ شده است؟ کاری به واقع و خارج نداریم زیرا بحث ما در اینجا در مورد اجزاء مفهومی مشتق است یعنی در معنای مشتق چه چیزی اخذ شده است؟ یعنی الکاتب یا الضاحک یا الضارب و... به چه اجزائی انحلال پیدا می کند؟ یعنی این هیئت مرکب از چه اجزائی است و به واقع کاری نداریم. البته درست است که در عالم واقع تا زمانی که ذاتی نباشد، اصلاً قیام، تلبس و حلول تحقق پیدا نمی کند ولی در اینجا می خواهیم بفهمیم که مثلاً قائم، کاتب، ضاحک یا ضارب از نظر مفهومی چه اجزائی هستند؟ چون در مقام بررسی معنای مشتق ممکن است کسی بگوید که مشتق مرکب از مبداء و نسبت است و ذات با اینکه لازم است اما جزء معنا لحاظ نشده همینطور ممکن است که کسی بر طبق احتمال اول که معنای مشتق عبارت از مبداء و ذات است بگوید چطور می شود مبداء و ذات باشد اما نسبت بین مبداء و ذات نباشد؟! اگر مبداء، جزء مفهومی معنای مشتق است و ذات هم جزء معنای مشتق است پس چطور از نسبت بین مبداء و ذات غافل شده اند؟! همان طور که گفته شد اینجا مسئله انکار نسبت و تلبس در عالم واقع نیست بلکه سخن در اخذ یا عدم اخذ آن در معنای مشتق است.

بحث جلسه آینده:

اشکالات احتمال اول و دوم و قول حق در مسئله در جلسه بعد بیان خواهد شد.

«الحمد لله رب العالمین»